

«جریمه»

نوشته ماهرخ همتی

خانم اکبری عزیز، سلام.

با دلی شکسته و چشمانی اشک‌آلود برایتان می‌نویسم. امیدوارم که حتماً ایملتان را چک کنید. می‌دانید که نمره بالای فیزیک کلاس ما، همیشه مال من بوده و هست. حتماً می‌گویید: «می‌دانم! خب که چه؟» می‌گویم برایتان:

خانم مقدم، برای اینکه همه بچه‌ها شانس حضور در مسابقات فیزیک و آزمایشگاه استانی امسال را داشته باشند، یک آزمون برگزار کردند. سهم هر دبیرستان، دو دانش‌آموز است. از کلاس چهارم ریاضی ۲، لاله میرزایی اول شد. من و شیما عباسی هم از کلاس ما درست هم امتیاز شدیم. قرار شد از هر دوی ما آزمون دیگری گرفته شود. شیما حسابی اهل کُری خواندن است و آن روز حسابی روی مخ من راه رفت. (این طور با اخم نخوانید جمله را، منظورم این است که خیلی با حرف‌هایش مرا رنجاند). پدرش استاد فیزیک کوانتوم دانشگاه است و پزش مال اوست. کلا دختر فخاری است. وقتی کُری خواندن شیما تمام شد، لاله پیشنهاد داد که برای بازنده آزمون مجدد جریمه سختی بگذاریم و هر کس خودش جریمه‌اش را تعیین کند. شیما گفت: «اگه من رد بشم، که از محالاته، یک هفته تمام، هم با فرم اتو نشده و چروک میام مدرسه و هم ناهار فسنجون می‌خورم.» همه با تعجب نگاهش کردیم. شیما به ظاهر آراسته و مرتب بسیار اهمیت می‌دهد و می‌دانستیم که به شدت به گردو حساس است و نمی‌تواند فسنجان بخورد. سپس به من نگاه کردند که یعنی نوبت توست. در همان لحظه بابا رشید با جاروی بلندش داشت از کنار من رد می‌شد که صدایش کردم. جارو را از دستش گرفتم و گفتم: «اگه من رد بشم، که خوابش رو ببینید، به مدت یک هفته تمام کلاس‌ها و حیاط رو جارو می‌کشم.» چشمان بچه‌ها خیلی بیشتر از قبل گشاد شد. من قبل از آنکه به معنی حرفی که می‌زنم، فکر کنم، آن را بر زبان آورده بودم. فکرش را بکنید، من تا به حال جاروبرقی خانه را هم لمس نکرده‌ام، حالا با جاروی دسته بلند بابا رشید تمام مدرسه را... برای آزمون مجدد یک هفته وقت داشتیم. از نوشتن جزئیات مهمان‌ها و بعد از آن سرماخوردگی و تب و لرزی که در آن یک هفته به سراغ من آمد، خودداری می‌کنم. حدود دو ساعتی هست که از طریق ایمیل خانم مقدم، از نتیجه آزمون مطلع شده‌ام و مطمئنم به راحتی آن را حدس زده‌اید. حالا عجزانه از شما درخواست کمک دارم. البته احتمالاً از فردا به مدت سه روز به مدرسه نمی‌روم تا شاید فراموش کنند جریمه بازنده آزمون را!

با سپاس از مشاور همیشه مهربانمان
مارال نامدار



این بار در ورزشخانه

پیر ما گفت که وقتی زنبوری ورزشکار، موری سیه‌چرده و بد بدن را بدید، در حالی که هسته خرما را به جهد و حيله بسيار می‌کشید و آن دانه زیر و زبر می‌شد و مور را شدیداً خسته و مور مور می‌کردندی، زنبور مور مور مور را بگفت: «در معیت من به ورزشخانه در آی!»

مور سبیل تلطف را گرداند و گفت: «هی پسر چرا که نه...»

و هر دو راهی ورزشخانه بدنسازی شدند.

لختی گذشت و مور هر روز خود را در آینه می‌نگریست و فیگورهای مختلف بر خود نمایان می‌کرد. بسا افسوس که تغییری در بازوهای خود حس نمی‌کرد. این گونه شد که جو او را بگرفت و از

ژن جوگیری

تقریباً مطمئنم که جوگیری ارثی است. پدرم، پدرش، پدر پدرش و هفت جد قبلمان، همه جوگیر بودند. نظریه انتخاب طبیعی داروین می‌گوید: «طبیعت صفات ژنتیکی بهتر را انتخاب می‌کند و باقی را می‌ریزد توی جوب» و اینکه ما هنوز توی جوب ریخته نشده‌ایم، یعنی جوگیری چیز خوبی است و با طبیعت هم سازگار است!

شک نکنید، اولین کسی که ماموت شکار کرد، جوگیر بود. البته هیچ‌کس از اول جوگیر نیست، باید جوگیر بشود. ژن‌های جوگیری باید یک جوری بالاخره فعال شوند، و شک نکنید که اولین کسی که ماموت شکار کرد، می‌خواست جلوی همسر آینده‌اش خودی نشان دهد تا با هم مزدوج شوند.

بعد از آن، چون نمی‌توانسته ماموت را روی دوشش ببندد، چرخ را اختراع کرد و همه می‌دانید که چرخ مبدأ تمام اکتشافات و اختراعات بشر است و جوگیری باعث همه آن‌ها شده. البته هنوز ژن جوگیری من به آن صورت فعال نشده است و من هنوز قابلیت‌های خودم را نمی‌شناسم. ولی از پشت همین تریبون،



علیرضا اخوان

ورزشخانه تا «خسرو ناصر» که مهد همراه ممنوعه بود، با ساک ورزشی اش روپایی زد. سپس از کسبه معتبر دکان ندار خسرو ناصر، نشانی پرویز کوتاه را جست و مرهم شیمیایی دکتر اوزه بیوفلاتچی را از او تهیه کرد و لختی از آن مصرف نمود. روزها می گذشت و مور تالکو عضلات منتهی به تک تک مفاصل را در خود حس می کرد و زنبور همچنان خردورزی می نمود و او را نهی می کرد. سرانجام در ظهر تموز، یکباره هیپوتالاموس مور از هیپوفیزش تبعیت نکرد و یکباره دو کلیه سنگ سازش از کار افتاد و پانکراسش منفجر شد. زنبور فسرده شد و با غایت فسرده گی در او نگه کرد و فسرده حال در گوش مور وز وز کرد: «هر که جوگیر شود که خواهد و مرادش بود، چنانش کشند که نخواهد و مرادش نبود.»

مهدی ولیزاده

در حالی که با دست و پای شکسته و گردن رگ به رگ شده و مهره های جابه جا شده با شما صحبت می کنم، از همه خواهش می کنم که جان عزیزتان اگر جوگیرید، مثل من فیلم های بروسلی را نبینید. اگر دیدید، حداقل دعوا نکنید. اگر هم دعوا کردید، حداقل با هم قد و قواره خودتان دعوا کنید که مثل من نشوید. اون «قودا، قودا» گفتن بروسلی هم کمکی نمی کند. تازه وقتی دارید کتک می خورید، در آوردنش سخت هم هست. رفقای گلم، مثل اینکه می خواهند مرا ببرند رادیولوژی تا از گردن شکسته ام عکس بگیرند، پس فعلاً باید این تریبون را خالی کنم، ولی برمی گردم. توصیه آخر اینکه جان من زیادی جوگیر نشوید و به اندازه از این نعمت خدادادی استفاده کنید.



3G

پیام + کاف

زهره رهرو

امیر: چی کار می کنی؟

arash: mikham beram dars bekhonam

اوه، بابا آفرین، از کی درس خون شدی؟

az emrouz

حالا چی می خوای بخونی؟

8-9/30 zaban. 11/30-13 riazi. 13-14 nahar
14-15/30 arabi. 15/45-17/15 fizik. 17/30-19
adabiat va...

ساعت ۱۰

چی کار می کنی؟

mikham beram dars bekhonam

زبان رو خوندی؟

na, khabam bord, hala 7ye badi ye part ezafe
mikhonam

ساعت ۱۳/۳۰

چی کار می کنی؟

mikham beram dars bekhonam

ساعت ۱۶/۰۰

چی کار می کنی؟

mikham beram dars bekhonam

ساعت ۲۳/۰۰

درس خوندی؟

na, az shanbe mikham beram dars bekhonam